

عطار در آینه عشق و عرفان

حسین فقیهی*

عشق چیست آینه خویش آمدن خویش را بی خویش در پیش آمدن در جهان امروز دامنه زندگی انسان‌ها به هم نزدیک و سرنوشت جهانیان هم‌چون اعضای خانواده‌ای به هم گره خورده است. همگان را چاره‌ای نیست جز آنکه به دو چیز بیندیشند و از دو چیز گریزان باشند. به عشق و دوستی خوگیرند و از نفرت و کینه بپرهیزند. هم‌چنین مذهب و دین را که هدایتگر بشر به هم‌نوع‌گرایی و نیک‌اندیشی است، از دریچه تنگ و تاریک ذهنیت خویش ننگرند، بلکه هم‌چون عرفا و صوفیه از تعصب و خودبینی بیزار و از ستیز با هفتاد و دو ملت برکنار باشند.

دو خصیصه مهم در مکتب عرفان و تصوف موجود است که اگر دنیای امروز که درگیر تنگ نظری‌های دینی و مذهبی در جهت فروریختن بنای تمدن و فرهنگ جهانی است، بدان روی آورد بی‌تردید پهنه‌گیتی گلستان خواهد شد و همه جهانیان هم‌چون خانواده‌ای مهربان در کنار یکدیگر با دوستی و صفا زندگی خواهند کرد.

یکی از آن دو عشق به هستی و دیگری احترام به همه ادیان است که سرلوحه کار عارفان خداجوی می‌باشد. لذا بر روشنفکران و فرهیختگان گیتی که به نجات جهانیان از خودخواهی‌های اخلاقی و دینی می‌اندیشند، لازم است تا همگان را به این دو نکته توجه دهند. راز یک زندگی خوب در عشق به هستی و آفریدگار هستی و نیز توشه گرفتن از تمامی مذاهب و ادیان نهفته است، و این به دست نمی‌آید جز سوق دادن

* عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء، تهران.

بشریت به این سو و سیراب کردن آنان از چشمه سار زلال معرفت دینی، اخلاقی و عرفانی. از جنید پرسیدند که صوفی کیست؟ گفت:

”صوفی هم‌چون زمینی است که نیک و بد بر وی رود (یعنی نیک و بد را بر خود تحمل کند) و هم‌چون ابری است که سایه بر همه چیز افکند (یعنی با همه به دوستی و یکرنگی رفتار نماید) و چون باران بود که بر همه چیزها بیارد (یعنی خیرش را بر همگان نثار کند).“^۱

عرفا و صوفیه به مذاهب گوناگون به عنوان راهنما و خیرخواه بشریت می‌نگرند و از یک‌سو نگرشی مذهبی به دور هستند. آنان به همه مذاهب احترام می‌گذارند و اصولاً هدف همه ادیان را هدایت انسان‌ها به اخلاق الهی و انسانی می‌دانند، لذا هیچگاه با مذاهب و عقاید دینی ستیز و مجادله نمی‌کنند.

روزی شیخ ابوسعید در نیشابور به در کلیسایی رسید. اتفاق را روز یکشنبه بود و ترسایان جمله در کلیسا جمع شده بودند... همه ترسایان پیش شیخ باز آمدند و خدمت کردند. چون شیخ و جمع بنشستند ترسایان به احترام بایستادند و حالت‌ها پدیدآمد. مقریان قرآن بر خواندند. آن جماعت زاری بسیار کردند. یکی گفت:

”اگر شیخ اشارت کردی همه زناها باز کردند.“

شیخ ما گفت: ”ما و شان نبسته بودیم تا باز گشاییم“^۲.

این نکته به ما می‌آموزد که مکتب عرفان مکتب صلح و دوستی و احترام به عقاید دینی و مذهبی است نه ستیزه‌جویی، پرخاشگری و فرورفتن در گرداب یکسونگری مذهبی و جانبداری‌های بی‌منطق و غیراصولی از عقیده و برداشت‌های شخصی.

اینجاست که سلوک صوفیانه و شیوه‌های عارفانه به سرعت در فرهنگ و ادب ایران زمین نفوذ کرده و ادبیات فارسی در زمینه‌های عرفان و تصوّف نه تنها در میان فارسی‌زبانان بلکه جهان را درنوردیده است و بسیاری از دانشمندان و محققان شرق و غرب را شیفته خود کرده است. زبان فارسی، به ویژه ادبیات صوفیانه آن به بسیاری از شاعران

۱. قشیری، ابوالقاسم: ترجمه رساله قشیریه، تصحیح فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۴۷۱.

۲. مهینی، محمد بن منور: اسرار التوحید، تصحیح و تعلیقات از [دکتر] شفیع کدکنی، ج ۱، ص ۲۱۰.

نامدار خود افتخار می‌کند، که از جمله آنها می‌توان به سنایی، مولوی و عطار از لحاظ شیوایی بیان و ظرافت منطق و لطافت عقل اشاره کرد، و در میان این سه تن اشعار سنایی با دارا بودن مضامین عالی و نکات خردمندانه و آثار مولوی در بیان معانی عمیق و احساسی لطیف و ذوق شعری، نیک درخشیده‌اند. اما اشعار عطار علاوه بر مضمون‌یابی، هنرآفرینی، خردگرایی، بیان احساس لطیف و سخن ظریف سرشار از عشق و درونمایه‌های اخلاقی و معنوی صوفیانه با تعبیرهای تمثیلی و ادبی به شیوه‌ای زیبا و شیوا می‌باشد. عشق آینه سخن عطار است که تمام هستی را در آن می‌نگرد. او با عشق آغاز می‌کند و از عشق سخن می‌گوید و به عشق دل می‌بندد و زندگی می‌کند و جان می‌بازد، لذا سخن، زندگی و مرگش بوی عشق می‌دهد. کمتر سخنی از عطار می‌شنوید که چاشنی عشق در آن نباشد.

ما زنده به بوی جام عشقیم در مجلس عاشقان جانباز

عطار خود را آینه تمام‌نمای عشق می‌داند و می‌گوید:

کسی خواهد که رنگ عشق ببیند بیبا و گو بین رخسار ما را^۱

گرچه در ظاهر می‌نمایاند که عشق عطار رنگ و بوی زمینی دارد، اما به یقین می‌توان گفت سرچشمه عشق او دارای رنگ و بویی آسمانی و ملکوتی است. وی شراب عشق را از دست ساقی عرب می‌گیرد و بدان می‌بالد:

همچو عطار این شراب صاف عشق نوش کن از دست ساقی عرب^۲

عطار در آتش عشق به جانان تنها پروانه نیست که بال و پر بسوزاند بلکه شمعی است که هستی‌اش را به کام عشق می‌ریزد.

عشق جانان همچو شمعم از قدم تا سر بسوخت

مرغ جان را نیز چون پروانه بال و پر بسوخت

وی کمال عشق را در رهگذر عشق حقیقی می‌جوید و از خود بی‌خود می‌شود و نوای دل‌انگیز سر می‌دهد که:

در دلم تا برق عشق او بجست رونق بازار عشق من شکست

۱. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: دیوان عطار، تصحیح [دکتر] سعید نفیسی، ص ۹۸.

۲. همان، صص ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۸.

خنجر خونریز او خونم بریخت ناوک مژگان او جانم بخت
 آتش عشقش ز غیرت در دلم تاختن آورد همچون شیر مست
 بانگ بر من زد که: ای ناخود شناس دل به ما ده چند باشی دل پرست؟
 هر که او در هستی ما نیست شد دایم از ننگ وجود خویش رست

با این بیان، عشق در مذهب تصوف، به خدا پیوستن و در راه او نیست شدن و از
 هستی و منی خود رستن و از دنیا و زرق و برق آن بر جستن است:
 راه عشق او که اکسیر بلاست محو در محو و فنا اندر فناست

یا:

ندای عشق به جان تو می‌رسد پیوست

که پای در نه و کوتاه کن ز دنیا دست

عطار عشق را بالاترین مرتبه و مقام می‌داند، که عقل را یارای هم‌عنایی با آن

نیست:

دل شناسد که چیست جوهر عشق عقل را زهره بصارت نیست

*

چون دل من بوی می‌عشق یافت عقل زبون گشت و خرد زیر دست

و در ابیاتی دیگر عشق انسان را به خدا چنین تصویر می‌کند:

آتش عشق تو در جان خوشتر است دل ز عشقت آتش افشان خوشتر است
 هر که خورد از جام عشقت قطره‌ای تا قیامت مست و حیران خوشتر است
 درد عشق تو که جان می‌سوزدم گر همه زهر ست از جان خوشتر است
 درد بر من ریز و درمانم مکن زانکه درد تو ز درمان خوشتر است

و یا می‌گوید:

عشق را دردی بیاید پرده سوز گاه جان را پرده در گه پرده دوز
 ذره‌ای عشق از همه آفاق به ذره‌ای درد از همه عشاق به
 عشق مغز کاینات آمد مدام لیک نبود عشق بی‌دردی تمام
 هر کرا در عشق محکم شد قدم گذشت از کفر و از اسلام هم

۱. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: منطق الطیر، تصحیح محمد روشن، ص ۸۹

”اینجا مقام ناز معشوق و کمال نیاز عاشق است، اکنون دست خون است و جان می‌باید باخت. چندان غلبات شوق و قلق عشق روح را پدید آید که از خودی خود ملول گردد و از وجود سیر آید و در هلاک خود کوشد“^۱.
گرچه ممکن است برخی از این شیوه صوفیانه ناخشنود باشند و آن را نوعی هیجانانابخردانه بدانند، اما:

در نیابد کس زبان عاشقان زانکه عاشق را زبانی دیگر است

یا:

در عشق درد خود را هرگز کران نبینی زیرا که عشق جانان دریای بیکران است
عشق عطار عشق به هستی و عشق به همه انسان‌های روی زمین است. او در عشق خود کفر و دین نمی‌شناسد و تنها به انسانیت می‌اندیشد.
گر سر عشق خواهی از کفر و دین گذر کن
جایی که عشق آمد چه جای کفر و دین است
عطار اندر این ره، جایی رسید کانجا
برتر ز جسم و جان دید بیرون ز مهر و کین است

یا:

در ره عشاق نام و ننگ نیست عاشقان را آشتی و جنگ نیست
پیک راه عاشقان دوست را در زمین و آسمان فرسنگ نیست
آتش عشق و محبت بر فروز تا بسوزد هر که او یکرنگ نیست

هم‌چنین گوید:

حقیقت دان که دایم مذهب عشق ورای مذهب هفتاد و اندست
عطار عارفی است والا و صوفی‌یی است توانا که تنها به حق می‌اندیشد و خود را سرگرم نفسانیات زمینی نمی‌کند. او خود را قطره‌ای می‌داند تا از طریق عشق به دریای الهی بیوندد. برای عطار عشق مفهومی دیگر دارد و عقل معنی دیگر و در این خصوص گوید:

۱. نجم دایه‌رازی، نجم‌الدین ابوبکر عبدالله: مرصادالعباد، به کوشش [دکتر] ریاحی، ص ۲۲۳.

عشق چیست از قطره دریا ساختن عقل، نعل کفش سودا ساختن^۱
عشق عطار سوختن و از خود فانی شدن است و هر که در راه عشق پرسوزتر، او
عاشقی پاکباخته و نیکوتر.

جان نسوزی تن نفرسایی تمام ره نیابی سوی جانان و السلام
عاشقی در عشق اگر نیکو بود خویشتن کشتن طریق او بود
هر که را در عشق دمسازی فتاد کمترین چیزیش جانبازی فتاد
عشق در معشوق فانی گشتن است مردن او را زندگانی گشتن است
هر که او در عشق چون آتش نشد عیش او در عشق هرگز خوش نشد
گرم باید مرد عاشق در هلاک محو باید گشت در معشوق پاک
در ره معشوق خودشو بی نشان تا همه معشوق باشی جاودان
آنکه که سراسر وجود عطار پر از عشق می گردید هم‌چو دریای بی کران به جوش و
خروش می افتاد و زمزمه می کرد که:

عشق چون بر جان من زور آورد همچو دریا جان من شور آورد
عشق عطار، عشقی جاودانه و زوال ناپذیر است، چون وی معتقد است عشق
ناپایدار بی ارزش و ملالت زا است.

عشق چیزی کان زوال آرد پدید کاملان را آن ملال آرد پدید^۲
به عقیده عطار عاشق واقعی آن است که هم‌چون آهن تفته رنگ جانان گیرد و
آتش گون گردد:

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو سوزنده و سرکش بود
لحظه‌ای نه کافری داند نه دین ذره‌ای نه شک شناسد نه یقین
عطار عاشقی صادق بود. عشق در وجودش موج می‌زد، او به جهان و جهانیان دل
بست و به همه عالم عشق ورزید، بدان انگیزه که همه هستی از آن خداست و با اوست
و همه اوست و به جز او را سزای بودن و یارای خود نمودن نیست.

۱. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: مصیبت‌نامه، تصحیح [دکتر] نورانی وصال، صص ۴۱، ۷۰، ۲۸۵، ۳۳۳، ۳۵۲.

۲. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: منطق الطیر، صص ۶۹ و ۱۹۳.

منابع

۱. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: دیوان قصاید و ترجیعات و غزلیات، تصحیح [دکتر] سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، چاپ سوم ۱۳۳۹ ه.ش.
۲. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: مصیبت‌نامه، تصحیح [دکتر] نورانی وصال، کتابفروشی زوار، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۴ ه.ش.
۳. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: منطق‌الطیر، تصحیح [دکتر] محمد روشن، تهران.
۴. قشیری، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشیریه، با تصحیح و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۱ ه.ش.
۵. محمد بن منور، اسرارالتوحید، تصحیح و تعلیقات [دکتر] محمد رضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۷ ه.ش.
۶. نجم دایه‌رازی، نجم‌الدین ابوبکر عبدالله: مرصادالعباد، برگزیده از [دکتر] محمد امین ریاحی، انتشارات توس، چاپ پڑمان، ۱۳۶۶ ه.ش.